



گفت وگو با کمال طباطبایی، نقاش و تصویرساز

باید انسان زمانه خود بود

کمال طباطبایی متولد ۱۳۴۸ در تهران است. در خانواده ای به دنیا آمده که آشنا و آموخته به نقاشی و تصویرگری است و با کار گرافیک در مطبوعات و بعدها تصویرسازی و نقاشی به شکل مستقل حیات هنری اش را شروع کرده و ادامه داده است. با او درباره حال و هوای آثارش صحبتی بلند کرده ایم که مطلب زیر گزیده ای از آن است.



عبور از اغتشاش و رسیدن به نگاه اصیل خود

پرسش درباره اصالت هنری یک پرسش کلیدی است. اینکه چقدر افراد یاد گرفته اند که رفتار اصیل خودشان را داشته باشند. یعنی بدون توجه به اینکه بیرون دارد چه اتفاقی می افتد و چه نوازشی از بیرون دریافت می کنیم، اثری بیافرینیم. در حوزه نقاشی گاهی این طور احساس می شود که به سمت گرفتن نوازش های مصنوعی و پلاستیکی رفته ایم. تفکر هنری در خیلی از موارد اصیل نیست و به شکل گیری یک تصویر اصیل کمکی نکرده است. تفکر اصیل یعنی من می پذیرم که چه خوب و چه بد، این اثر متعلق به من است. حتی گاهی خودمان به خودمان سفارش می دهیم و در حقیقت به سفارش کلانی بیرون از خودمان پاسخ می دهیم. این یک مقدار خطرناک است. درحالی که به طور مثال کمال الدین بهزاد، همزمان که سفارشی از حاکمیت تیموری را پیش می برده است، کار خودش را هم می کرده و به بیان شخصی خودش هم رسیده است. دقیقاً براساس سفارش کار کرده است ولی در نهایت با نگاه به نقاشی های او، کمال الدین بهزاد را می بینید. این چیزی است که حالا گم شده است. زیرا همان تششت و تشویشی که گفتم دائماً ما را از خلوت خود دور می کند و انزوایی را که لازمه زیست هنرمندانه است در اختیار هنرمند قرار نمی دهد. من اگر بخوام انسان زمانه ام باشم، به ناچار دائماً در معرض اتفاقات قرار خواهم گرفت. با این حال خود من هنرمندانی را می شناسم که حتی موبایل شان هوشمند نیست و یا تلفنشان را جواب نمی دهند تا خلوتشان برهم نخورد. ولی من فکر می کنم هنرمند باید در معرض همه این اتفاقات قرار بگیرد، همه را از فیلتر خود عبور دهد و در نهایت موفق به خلق اثری شود که بشود گفت کمال طباطبایی پشت آن است نه هیچ چهره دیگری.

خاطره ای دور اما آشنا از باغ بهشت

موضوع پیچیده ای است که چرا هنرمند ایرانی دائماً نگاهی به آن طرف آب دارد و تمایل دارد آن طرفی ها او را ببینند و حواسشان به او باشد. نوازش گرفتن جذابیت خودش را دارد ولی برای اکثر هنرمندان مهم این است که از آن طرف مورد نوازش قرار بگیرند. واقعیتش خود من خیلی با این مسأله درگیر نیستم که خویشن خویش ام را بروز بدهم یا نه. شاید بخشی از آن مربوط به سلیقه باشد. بخشی از تصاویری که خلق می کنم شاید دغدغه من باشد و بخشی هم موضوعاتی که ذهنم را به خود مشغول می کنند. برای مثال من به باغ بهشت زیاد فکر می کنم. از خود سؤال می کنم که باغ بهشت اگر در این دنیا امکان بروز پیدا می کرد، چه شکلی بود؟ پدر و مادر من اهل تفرش هستند. در کودکی ام، در نزدیکی شهر تفرش دهی وجود داشت که در پشت آن باغ عجیب و غریبی بود و من ساعت های زیادی از روز را در آن می گذراندم. این برای من خیلی جذاب بود. بعدها در باغ شازده ماهان کرمان هم همین اتفاق برایم افتاد. در وسط کویر یک مرتبه با واحه ای سرسبز روبه رو می شوید که حتی در آن بلبل ها می خوانند و ببینند مبهوت این همه تضاد می شود. علاقه مند هستم که این جنبه را در کارهایم بروز بدهم؛ این مبهوت شدگی را که با دیدن باغ بهشت به انسان دست می دهد. در عین حال خیلی از طرح هایم را در سال گذشته تحت تأثیر از دست دادن آدم ها و اتفاقاتی که افتاد ارائه کردم. البته سعی کردم چندان شعارزده نباشند و از صافی ذهنم گذر کرده باشند.

رؤیاهای کابوس های ما

من یکی از علاقه مندان به نگارگری های ایرانی هستم و در عین حال مخاطب شعر هم هستم. چه اشعار کهن و چه شعر نو. اما بخشی از دنیایی که به تصویر کشیده ام، برگرفته از رؤیاهای من است. بخصوص رؤیاهایی که در کودکی می دیدم و بسیار علاقه مند بودم به اینکه آنها را به تصویر در آورم. با این حال به سختی می شود گفت که نگارگری در خلق اثر من دخیل بوده و تأثیر مستقیم و چشمگیری بر روی کارهایم گذاشته است. البته باید اعتراف کرد در حال حاضر و بخصوص در شرایطی که احاطه مان کرده است، بیشتر کابوس می بینم تا رؤیا. اگر یک خاطره جمعی را در مفهوم رؤیای ایرانی در نظر بگیریم، بخصوص در دوره کنونی، من به جای این رؤیا یک جور اغتشاش می بینم. اغتشاشی که نمی گذارد خوابی آرام و تسکین بخش، منجر به رؤیایی شود که ببینده از آن حظ بصر حاصل کند. آرامش مان دائماً تحت تأثیر این نویزها برهم می خورد و «تشویش»، اسم اعظم ذهن ایرانی شده است. به تعبیری دائماً در پیچ تند تاریخ هستیم و نگران از اینکه جاده بپیچد و ما نپنچیم و در دره سرنگون شویم. هر چند نگاه های متفاوتی هم وجود دارد ولی در حوزه تصویر بیش از اینکه وضعیت منظم و چار چوب مند وجود داشته باشد، با وضعیت مشوشی روبه رو هستیم.



من یکی از علاقه مندان به نگارگری های ایرانی هستم و در عین حال مخاطب شعر هم هستم. چه اشعار کهن و چه شعر نو. اما بخشی از دنیایی که به تصویر کشیده ام، برگرفته از رؤیاهای من است. بخصوص رؤیاهایی که در کودکی می دیدم و بسیار علاقه مند بودم به اینکه آنها را به تصویر در آورم. با این حال به سختی می شود گفت که نگارگری در خلق اثر من دخیل بوده و تأثیر مستقیم و چشم گیری بر روی کارهایم گذاشته است. البته باید اعتراف کرد در حال حاضر و به خصوص در شرایطی که احاطه مان کرده است، بیشتر کابوس می بینم تا رؤیا